

شرط لازم؟ یا کافی؟

(نویسنده و باقی، ۱۳۸۸)!

بهناز ساویزی

دبیر ریاضی و دانشجوی دکتری آموزش ریاضی
دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات

اشاره

مجله‌ی رشد آموزش ریاضی، تداوم معنادار خود را مدیون تعامل و تبادل نظر دائمی با مخاطبان اصلی خود که معلمان ریاضی و دست‌اندرکاران آموزش معلمان ریاضی هستند، می‌داند. به همین دلیل، بیش‌ترین تلاش اعضای هیئت تحریریه‌ی مجله، جست‌وجو برای پیدا کردن راه‌های مختلف ایجاد چنین تعامل و تبادل نظری بوده است. خوشبختانه از سال ۱۳۸۱ که به همت مسئولان محترم دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، تولید و توزیع مجله، نظم بیش‌تری یافته و تیراژ آن نیز بالاتر رفته است، معلمان محترم ارتباط بیش‌تری با مجله‌ی خودشان برقرار کرده‌اند و بیش‌تر از گذشته، دیدگاه‌های خود را برای چاپ، ارسال کرده‌اند. به همین دلیل، آرزوی دیرینه‌ی دفتر انتشارات کمک‌آموزشی و هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی رشد آموزش ریاضی می‌رود تا تحقق یابد. در نتیجه، با نظر هیئت تحریریه‌ی مجله، قرار شد تا دیدگاه‌های ارسالی عیناً و بدون ویرایش چاپ شوند. در ضمن، از خوانندگان محترم استدعا داریم که پاسخ‌گو و منتقد دیدگاه‌ها باشند و تعامل و تبادل نظر را از طریق بازتاب بر آن‌ها، معنادارتر و کارآمدتر کنند.

کلیدواژه: نقد آموزش ریاضی.

چکیده، مقدمه، تحقیق، جمع‌بندی

راستش هنوز غربت ما در این شهر به پایان نرسیده بود که گفتند آمده

است، با کوله‌باری از هدایا و کلیدهایی که قفل‌های بسته را باز می‌کند. گفتیم الحمدلله، که «فریادرسی» رسید. وقتی رفتیم دست‌بوس، فرمود معلمی لازم است ولی کافی نیست، ما محقق می‌خواهیم. گفتیم خوب حالا اول سوغاتمان را بده بعد فرمایش بفرما. شروع کرد به گفتن: عجب لباس مزخرفی است این رفتارگرایی که پوشیدی، دیگه به درد نمی‌خوره، از مدافتاده!

با شرمندگی گفتیم بله ارباب؟! اینها که گفتی یعنی چه...؟ گفت بشین سر کلاس بهت می‌گم. گفت، گفت، گفت، خواندیم، خواندیم، خواندیم. بعد گفت حالا برو بنویس...

نمی‌دانستم از چه بنویسم از زمان قبل از آمدنش یا بعد از آن؟ بعد گفت نفس می‌کشی، حرف می‌زنی، می‌نویسی، باید مدرک بیاری، ذکر منبع! آن هم دقیق. ای خدا من جایی خوانده بودم که فردنتال گفته علامت زن و مرد روی درها به‌خاطر این نیست که شما را در مرحله‌ی آیکونیک فرض کرده‌اند و نه مرحله‌ی سیمبولیک، ولی یادم نیست کجا؟ چطور منبع بنویسم. تازه وقتی خلاقیتم فوران می‌کند آسمون و ریسمون رو به هم گره می‌زنه، ذهنم بی‌خود میشه، چطور وسطش دنبال اسم منبع بگردم. گفتم خوب قبل و بعد آمدنش را به هم ربط می‌دهم و می‌نوسم. ولی نشد. یعنی نشد... نمی‌دانم... این جور شد:

«عنوان: بررسی حل مسئله‌ی دانش‌آموزان متولد مهر ماه سال دوم راهنمایی بخش سنقر سفلا از توابع کتل‌آباد علیا: در رابطه با رابطه‌ی

عملکرد ریاضی و فراشناخت و حل مسئله و خلاقیت و باور و رهیافت،(و گاهی تاریخ ریاضیات) لستر ۱۹۸۲، برون ۱۹۵۶، شونفلد ۱۹۹۳، استنبرگ ۱۹۸۱، فرودنتال ۱۹۶۳، برونر ۱۹۶۱، پیازه ۱۹۵۲، پولیا ۱۹۶۸، فرات‌بخشیان علی کوهی (۱۳۸۶)، سقراط (... پیش از میلاد)، هارولد (در دست چاپ) ... خوب چی می‌خواستم بگم؟... آها!... بله، حرف‌های خیلی خوبی زده‌اند. در ضمن تحقیقات روی دانش‌آموزان آمریکایی نشان داده کار مشارکتی اثر زیادی روی حل مسئله‌ی دانش‌آموزان دارد. (این یکی را بدون ذکر منبع از من قبول کنید چون اگر بخوایم بنویسم به قدر کل این شماره‌ی مجله جا لازم است)»

خوب این اول راه است باید ما تحقیقات بومی خودمان را داشته باشیم، آموزش ریاضی هم می‌گفت که یک فرد بسیار فرهنگ‌دوست و فرهنگ محور است و اصلاً پز نمی‌دهد که از فرنگ آمده و ماها را قبول ندارد و اصلاً هم از برنامه‌های تاپ-داون که دستوری است خوشش نمی‌آید!

لباس کهنه‌ی خودمان را با سوغات جدید که خودش می‌گفت نمی‌دانم ساخت‌گرای؟ سازنده‌گرای؟ ساخت و ساز...؟ ساخت و پاخت...؟ خلاصه هر چه که بود عوض کردیم و رفتیم سر کلاس درس...

پایمان نرسیده، مدرسه منفجر شد...

معلمان و دانش‌آموزان از خنده روده بر شده بودند، مدیر هم یک پرونده‌ی توییحی برایمان درست کرد...

مگر چه شده؟ ای دل غافل این لباس جدید را که همه توی دانشگاه تحسین می‌کردند این‌جا اصلاً نمی‌بینند، یاد داستان مرحوم اندرسن افتادم. لباس کهنه را یواشکی تنمان کردیم ولی به آموزش ریاضی نگفتم مبادا دلش بشکند...

آخر به گردنمان خیلی حق داشت.

گفتم خوب حالا کار مشارکتی، نمره هم مشارکتی... یکی در گوشم گفت: خانم همه‌ی کارها را من کردم بقیه‌ی اعضای گروه هنگام کار مشارکتی ما کارونی می‌خوردند، اینهاش! ظرفش زیر میزه... «عیب نداره عزیزم لازمه‌ی کار گروهی صبر و همدلیه در ضمن فرصتیه برای تمرین دموکراسی در کلاس درس.»

زنگ تفریح پشت تلفن: خانم اصلاً انصاف نیست بچه‌ی من همه‌ی کارها را می‌کنه، بچه تتبل‌ها نفعشو می‌برن... بچه‌ی من باید بیست بشه، چه معنی داره یه بچه‌ی کودن جلوی پیشرفتتو بگیره...؟»

مدیر: «خانم صدای کلاستون مزاحمه. در ضمن با این روش که پیش

گرفتید نمی‌رسید کتاب درسی رو هم تموم کنید چه برسه به کتاب تست» باز یواشکی کتاب تست را در دست گرفتیم ولی باز به آموزش ریاضی هیچ نگفتم، آخر می‌دانید که حق زیادی...!

گفتم خوب بی‌خیاله مدرسه... (البته آموزش ریاضی گفته بود که معلمی شرط کافی نیست)

کار تحقیقی در سطح آکادمیک شروع کنیم... چه موضوع؟ گفتند هر چه علاقه داری!

علاقه؟ بیتزا، نقاشی، جدول کلمات، شعر، چای قندپهلو...

نه بابا موضوع تحقیقه!

نمونه‌اش؟

در سایت‌ها زیاده

اه بله! تأثیر کار مشارکتی بر...؟

نه! نه! کلاس ما کارونی، وحشتناکه!

آموزش معلمان؟

وای! نه! لباس ساخت‌گرای و خنده...

تصمیم‌گیری در نظام آموزش ریاضی؟

چه دردی را از ما دوا می‌کنه؟

پس چی؟

هر چی که خودت علاقه داری!!!

بله! این آموزش ریاضی خیلی به گردن ما حق دارد، گرچه بر اثر

نقصان فکرت، خیلی خوب درکش نکرده‌ام و نفهمیده‌ام چه عجب‌یه ایست! دیگران هم هر چه تعریف و توصیفش می‌کنند باز قدر و منزلتش بر حقیرانی

چون من پوشیده است. شاید هم به همین دلیل است که جناب آموزش ریاضی قصد دارند نخبگان را به خودشان جلب کنند تا بیش‌تر درک شوند

و خوب این نخبگان هم که کمتر به شغل شریف ما اشتغال دارند. (البته برخی‌شان بعد از جذب، یک چندی هم به کسوت ما درمی‌آیند) این‌جا هم

باز فهمیدیم معلمی نه شرط لازم است نه کافی!

و این حکایت دیروز و امروز بود، باش تا فردا!

پی‌نوشت

1. TOP-DOWN

منابع

در متن ذکر شده است.